

## بیداری اسلامی؛ چالش‌ها و موانع پیش رو

\* احمد دوست‌محمدی

\*\* حسن احمدیان

### چکیده:

اکنون بیش از یک سال است که منطقه پراهمیت و راهبردی خاورمیانه و شمال آفریقا، با قیام‌های مردمی ملت‌های مسلمان، دستخوش موجی فراگیر و قدرتمند از تغییرات و تحولات سیاسی - اجتماعی شده است و می‌رود تا جغرافیای سیاسی منطقه را به کلی متحول کرده، موازنه قوا را به نفع مردم مسلمان منطقه و جبهه مقاومت در مواجهه با جبهه استعماری مجموعه تمدنی غرب، به رهبری امریکا، با همراهی و همدستی دولت‌های قدرتمند اروپایی و تحت نظارت و کنترل شبکه صهیونیستی فراماسونری جهانی، تغییر دهد. طبیعی است قیامی با این عظمت و گستردگی، که به درستی به «بیداری اسلامی» تعبیر و تعریف شده است، برای تغییر وضع موجود و تا رسیدن به وضعیت مطلوب، با موانع و چالش‌های زیادی مواجه شود. پرسش اصلی ما در این تحقیق این است که بیداری اسلامی در کشورهای مسلمان منطقه، برای رسیدن به هدف نهایی خود، که همانا برپایی نظام‌های مردم‌سالار دینی است، با چه چالش‌ها و موانعی مواجه است. پاسخ ما به این پرسش این است که مردم مسلمان منطقه در کشورهای خود، برای رسیدن به اهداف مطلوب حداقل با چهار چالش و مانع عمده بدین شرح مواجه‌اند: حضور و نفوذ بلندمدت غرب و صهیونیسم در منطقه، تفرقه و تضاد داخلی، حاکمیت ساختار قبیله‌ای و قومی و ناکارآمدی اقتصادی. واژگان کلیدی: بیداری اسلامی، قیام، چالش و مانع، بازتولید اقتدارگرایی، خاورمیانه اسلامی.

\* دانشیار گروه مطالعات منطقه‌ای دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.

A.doostm@yahoo.com

\*\* دانشجوی دکترای گروه مطالعات منطقه‌ای دانشگاه تهران. Ahmadian.mena@gmail.com

تاریخ تصویب: ۱۳۹۱/۶/۲۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۳/۹

## مقدمه

منطقه راهبردی خاورمیانه وارد روندی نوین در تاریخ معاصر خود شده است؛ روندی که تحولات سیاسی - اجتماعی آن را برای اولین بار در مسیری قرار داده است که به مردم مسلمان آن جایگاه و نقشی محوری در پیشبرد تحولات فراگیر می‌دهد. هنگامی که تحول فراگیر سیاسی و اجتماعی در جریان باشد یکی از مباحث اساسی مرتبط با این تحول، پرداختن به موانعی است که احتمالاً در آینده جریان و جهت تحول را به سمتی که با خواست اصلی سازگار نباشد پیش ببرد. در خاورمیانه اسلامی که از دسامبر ۲۰۱۰ میلادی و با پیش‌لرزه تونس، وارد مرحله تحول فراگیر به سمت نظام‌های مردم‌سالار و مبتنی بر نگرش ارزشی مردم مسلمان آن شده است، نگرانی‌های فراوانی از سوی پژوهشگران و نخبگان آکادمیک بی‌طرف در مورد احتمال مصادره دستاوردهای مردمی و یا تحرک ضدانقلاب مطرح شده است.

آنچه چنین نگرانی‌هایی را در بیش از یک سال دگرگونی فراگیر در خاورمیانه تشدید می‌کند، تحرکاتی است که از سوی نیروهای باقیمانده از رژیم‌های گذشته و یا وابسته به خارج (در مجموع وابسته به استبداد و یا استعمار) بدانها دست زده‌اند و به وضوح در پی بازگرداندن شرایط به سمت و سویی هستند که امکان بازتولید رژیم اقتدارگرا با شکل و شمایل جدید امکان‌پذیر باشد. عملکرد شورای نظامی مصر و انتشار اسناد موسوم به «فوق قانونی» که به مثابه اصولی غیرقابل تعدیل بر منتخبین مردم تحمیل می‌شد و یا تحرکات طرفداران علی عبدالله صالح در یمن و یا تحریکات غرب و رژیم‌های دیکتاتوری عرب در بسیاری از کشورهای منطقه، جملگی نشان‌دهنده امکان عقبگرد و تضييع دستاوردهای مردمی در کشورهای خاورمیانه عربی است.

بنابراین از جمله وظایف جامعه آکادمیک، بررسی و روشن ساختن موانعی است که احتمالاً پیشروی بیداری اسلامی مردم در خاورمیانه مطرح بوده و یا خواهد بود. این امر از چندین جهت حائز اهمیت است: نخست آنکه امکان پیش‌بینی و جهت‌یابی تحرکات ضد تغییر را فراهم می‌سازد؛ دوم، امکان تحرک پیشگیرانه در برابر چنین موانعی را فراهم می‌سازد؛ سوم، ابزاری برای پیش‌بینی تحولات آینده کشورهای شاهد

تغییر به دست می‌دهد و در مجموع، احتمالات عقبگرد در تحولات مردمی خاورمیانه و حرکت به سمت بازتولید اقتدارگرایی را سلب می‌کند.

هدف ما در این نوشتار پاسخگویی به این پرسش است که چه موانعی پیش روی بیداری اسلامی در خاورمیانه وجود دارند. به دیگر سخن، آیا امکان عقبگرد در بیداری اسلامی وجود دارد؟ و در این صورت، عوامل و کارگزاران چنین عقبگردی کدامند؟ پاسخ این پرسش و در واقع فرضیه مقاله آن است که حضور و نفوذ غرب و صهیونیسم، تفرقه و تضاد داخلی، حاکمیت ساختار فرقه‌ای، قبیله‌ای و قومی و در نهایت، ناکارآمدی اقتصادی و تبعات آن، چهار ضلع مربع موانع پیشروی بیداری اسلامی را تشکیل می‌دهند. در نتیجه، تبیین و طرح ابعاد هر یک از این اضلاع، کمک فراوانی به پیش‌بینی تحولات آینده خاورمیانه می‌کند.

در این نوشتار، پس از طرح چارچوبی مفهومی، چهار مانع یادشده را به تفصیل و با استناد به نوشته‌ها و مصاحبه‌های اندیشمندان مستقل مطرح در کشورهای خاورمیانه و یا غرب مورد مذاقه قرار می‌دهیم. در این راستا ابتدا به حضور و نفوذ غرب و تهدیدات آن بر بیداری اسلامی می‌پردازیم و سپس نقش تضاد و تفرقه داخلی در هر گونه عقبگرد محتمل در بیداری اسلامی را بررسی می‌کنیم. پس از آن، نقش قبیله و قبیله‌گرایی، نگرش فرقه‌ای و رویکرد قومی به تحولات خاورمیانه را به عنوان مانع سوم مورد توجه قرار می‌دهیم. سرانجام، آخرین مانع، یعنی ناکارآمدی اقتصادی و ضعف ساختارهای اقتصادی در مرتفع ساختن مشکلات اقتصادی دوره پس از بیداری اسلامی را به عنوان آخرین مانع احتمالی پیش روی بیداری اسلامی مورد بررسی قرار می‌دهیم. یافته‌های مقاله در نهایت در قالب نتیجه‌گیری مطرح خواهد شد. روش مورد استفاده در این مقاله، روش توصیفی - تحلیلی است. در این معنا، نویسندگان تلاش می‌کوشند از مجرای تحلیل داده‌هایی که در تبیین هر یک از ابعاد موضوع مورد بحث مطرح می‌شوند، جنبه‌ای از فرضیه پژوهش را پاسخ گوید.

### چارچوب مفهومی

همان‌گونه که تحولات فراگیر رویکردی حداکثری در پیگیری تغییر به وجود می‌آورند، زمینه مقاومت‌های حداکثری را نیز پی می‌ریزند. چنین مقاومت‌هایی از سوی طبقه، گروه و یا افرادی صورت می‌گیرد که مزایای آنها در چارچوب نظم گذشته، بهتر از نظم در حال شکل‌گیری تأمین می‌شد و نظم و سامان سیاسی نوین اساساً با منافع آنها کاملاً ناسازگار است. افزون بر این، ممکن است تغییر خود مولد نیروهایی شود که در برابر آن قرار گیرند. به عبارتی، فرایند تغییر فراگیر در جهتی حرکت کند که طبقات و یا گروه‌هایی به تدریج تحت تأثیر روند آن، در مقابل برون داده‌های این روند سازماندهی شده و به مقاومت در برابر آن پردازند. تمامی این مقاومت‌ها ممکن است به عقب‌گرد تغییر، کمک کند. مقاومت در برابر تغییر فراگیر در دو سطح «نخبگی» و «عمومی» صورت می‌گیرد.

در سطح نخبگی، در مجموع نخبگان سیاسی و اقتصادی متضرر از وضعیت نوین بزرگ‌ترین خطر را مطرح می‌سازند. این گروه ممکن است در بلندمدت، به ویژه در صورت بالا گرفتن ناامنی، نخبگان نظامی را همراه خود ساخته و شرایط را برای عقب‌گرد به وضعیت پیشین فراهم سازند. در سطح عمومی، طبقاتی که در اثر وقوع تغییر فراگیر متضرر شده و یا در فرایند پس از آن با مشکلاتی اساسی مواجه می‌شوند بیشترین پتانسیل را برای مقاومت در برابر نظم جدید و همراهی با نیروهای داخلی و خارجی مخالف وضع موجود خواهند داشت. در هر دو مورد یادشده، نقش عوامل ساختاری از اهمیت اساسی برخوردار است. به عبارتی، بافت اجتماعی و ساختار برآمده از آن و چگونگی شکل‌دهی آن به ادراکات عمومی در قبال تغییر صورت گرفته، و نیز وضعیت اقتصادی دوره تحول از اهمیت اساسی برخوردار است. نقش و نفوذ نیروهای خارجی که طبعاً بر اساس منافع خویش و برای جهت دادن به تغییرات در جهتی که منافع آنها را تأمین کند، عامل اساسی دیگری در جهت دادن به تغییر است. افزون بر این، تضاد و تفرقه نیروهای جویای تغییر نیز فرصت را به نیروهای مخالف آن در دگرگون کردن فرایند تغییر می‌دهد.

نکته بسیار مهم در مورد نیروها و کارگزاران ضدتغییر آن است که این نیروها عمدتاً در کنار یکدیگر اثرگذار بوده و از ضعف و قوت یکدیگر اثر می‌پذیرند. برای نمونه، رویکردی که دولت‌ها و بازیگران خارجی نسبت به تغییر در کشوری خاص اتخاذ می‌کنند عمدتاً به طور مستقیم اثرگذار نیست، بلکه در سایه تضاد و تفرقه داخلی، امکان اثرگذاری و جهت‌دهی به تحول را می‌یابد. به علاوه، تضاد و تفرقه داخلی، اغلب ناشی از ساختار قبیله‌ای و فرقه‌ای موجود است و این ساختار پتانسیل تضاد را در خود حمل می‌کند. در نتیجه، در بررسی احتمالات اثرگذاری این عوامل بر آینده بیداری اسلامی، افزون بر بررسی تفصیلی هر یک از آنها نباید از تأثیر و تأثر آنها بر یکدیگر غافل ماند. با این نگرش است که می‌توان خطرها و تهدیدات پیش‌روی بیداری اسلامی را به دقت دید و مطرح ساخت.

«منصف المرزوقی»، اولین نخست وزیر منتخب تونس، پس از انتخابات آزاد پارلمان سال ۲۰۱۱ میلادی تونس می‌نویسد: «انقلاب‌های عربی فراخ‌ترین دروازه‌ها را برای پیشبرد مردم‌سالاری به عنوان رژیم سیاسی جایگزین استبداد - که آشکارا فاسد و فاسدکننده بوده و ماسک میهن‌پرستی، ملی‌گرایی، سوسیالیسم و یا اسلام بر چهره می‌گیرد - باز کرد. (المرزوقی، ۲۰۱۲) حال باید دید چه اشکالات و موانعی پیش روی این جایگزین و بیداری اسلامی قرار دارد؛ چنانکه «عبدالمنعم سعید»، روزنامه‌نگار برجسته مصری و سرمقاله‌نویس الأهرام، پیش از انقلاب مصر به این نکته اشاره می‌کند که برای مصری‌ها خود انقلاب مهم نیست، بلکه آنچه پس از انقلاب رخ خواهد داد، مهم است. (سعید، ۲۰۱۱) اگرچه هدف وی بیان تفاوت‌های مصر و تونس بود، اما واقعیت آن است که نکته مورد اشاره وی از ژرفای کافی برای انجام یک تحقیق علمی برخوردار است.

افزون بر این، همچنانکه «عمرو الشوبکی»، استاد مصری و نماینده اولین پارلمان پس از انقلاب مصر، می‌نویسد: «خطر سیاسی در سایه نظام‌های مردم‌سالار به مبارزه مسالمت‌آمیز بر سر قدرت تبدیل می‌شود و در نظام‌های غیرمردم‌سالار به قیام‌های مردمی و یا کودتاهایی با هدف ساقط کردن نظام و یا دگرگون‌سازی آن تبدیل می‌شود.»

(الشوبکی، ۲۰۱۱: ۱۰۳) حال باید دید که در سایه بررسی موانع و چالش‌های پیش‌روی بیداری اسلامی، آینده خطر سیاسی در خاورمیانه بعد از سرنگونی رژیم‌های اقتدارگرا با کودتا و قیام همراه خواهد بود یا با مبارزه مسالمت‌آمیز بر سر قدرت. در راستای رسیدن به پاسخ این پرسش، باید چالش‌های اساسی پیش‌روی کشورهای عربی را مورد تحلیل قرار داد.

### حضور و نفوذ غربی و صهیونیستی

حضور غرب و سپس صهیونیسم که با تأسیس رژیم صهیونیستی تقویت شد، سابقه‌ای طولانی دارد. «آلبرت حورانی»، اندیشمند بزرگ عرب و مورخ معاصر، آغاز بیداری کشورهای خاورمیانه عربی را از ورود غرب به این منطقه و به طور مشخص، اشغال مصر توسط ناپلئون می‌داند. (Hourani, 1992) وی بر آن است که این اشغال مسلمانان را با غرب آشنا ساخت و مسلمانان از آن زمان از یک سو در برابر توسعه‌طلبی غرب و از سوی دیگر، در راستای بهره‌گیری از پیشرفت‌های غربی تحرکات خود را آغاز کردند. در واقع از دید بسیاری از اندیشمندان مسلمان بیداری عربی - اسلامی مدرن از همین زمان آغاز شد.

در طول بیش از دو سده‌ای که از تاریخ اشغال مصر می‌گذرد، تحولات گسترده‌ای در خاورمیانه شکل گرفته است که در جریان آن، آخرین خلافت اسلامی (امپراتوری عثمانی) تحت فشار غرب فروپاشید، مناطق مختلف خاورمیانه اسلامی تحت سلطه استعمار غربی قرار گرفتند، نظام‌های سیاسی متعددی در منطقه روی کار آمدند و از هم فروپاشیدند. وجه مشترک تمامی این تحولات، حضور و نفوذ غرب در منطقه و سپس تقویت حضور صهیونیسم با تشکیل رژیم صهیونیستی است. این حضور با روی کار آمدن رژیم‌های وابسته و غیرمردمی عرب، در طول دهه‌های متوالی تحکیم شد و شکلی غیرمستقیم به خود گرفت. به دیگر سخن، غرب که در مواجهه با جنبش‌های آزادیبخش اسلامی توان بقا در منطقه را بدون تحمل هزینه‌های فراوان نداشت، از رژیم‌های وابسته برای تأمین اهداف خود به طور غیرمستقیم بهره گرفت. بنابراین در طول چندین دهه پیش از بیداری اسلامی در سال ۲۰۱۱ میلادی، غرب با تکیه بر چنین

رژیم‌هایی برنامه‌ها و اهداف خود در منطقه را پیگیری می‌کرد. همین امر به تحکیم حضور و نفوذ آن در منطقه انجامیده است و آن را به مثابه یکی از موانع پیش‌روی بیداری اسلامی مطرح ساخته است.

در ارتباط با حضور و نفوذ غرب و صهیونیسم، این نکته مورد اشاره بسیاری از اندیشمندان عرب قرار می‌گیرد که خاورمیانه‌ای که حاصل فروپاشی عثمانی و سربرآوردن دولت‌های عربی است، هیچگاه به استقلال واقعی دست نیافت. یکی از دلایل این امر، کشف و استخراج نفت است که موجب شد دست‌اندازی غرب به رغم استقلال ظاهری و شکل‌گیری دولت‌های مستقل ادامه یابد. در واقع، دولت‌های نوین با مرزبندی مصنوعی تا حدود زیادی تحت تأثیر وضعیت منابع زیرزمینی تقسیم شدند. این تقسیم‌بندی نیز تداوم حضور و نفوذ غرب را تأمین کرده است. اگر چه بیداری اسلامی در کوتاه مدت این مناسبات را برهم زده است، اما منافع غربی در این زمینه همچنان وجود دارد و در نتیجه دست‌اندازی به کشورهای منطقه برای جهت‌دهی به آنها در جهتی که تأمین‌کننده منافع غرب و صهیونیسم باشد ادامه خواهد یافت.

نکته ظریفی که نباید از آن غافل ماند آن است که رژیم‌های وابسته عرب دائماً از مداخله غرب و تحرکات طرفداران و ایادی آنها در داخل هشدار می‌داده و از این امر برای سرکوب مخالفان خویش بهره می‌گرفتند. جالب آنکه معمر قذافی، که خود از سال ۲۰۰۳ میلادی به طور کامل راه سازش با غرب را پیشه کرد و برنامه‌های موشکی لیبی را - که سرمایه‌های ملی لیبی خرج‌شان شده بود - تقدیم غرب کرد تا دوام حکومت لرزان خویش را تضمین کند، در رویارویی با اعتراضات مردمی در تلاش بود از این حربه استفاده کند. به تعبیر «صالح السنوسی»، پژوهشگر لیبیایی، «قذافی از مترسک غرب برای نشان دادن اینکه آنچه در لیبی رخ می‌دهد تهاجمی غربی است و از مترسک تروریسم برای ترساندن غرب از آینده لیبی بهره می‌گیرد.» (السنوسی، ۲۰۱۱) اگرچه طبعاً غربی‌ها با برنامه‌های خاص و برای منافع خویش به سوی لیبی حرکت کردند، اما طنز تاریخ آنجاست که شخصی چون قذافی نسبت به دست‌اندازی غرب هشدار می‌دهد. برخلاف ادعای قذافی، به تعبیر «العربی صدیقی»، پژوهشگر تونسوی، انقلاب‌های عربی ثمره کار ملت بود نه اپوزیسیون و نه فشار غرب. (الصدیقی، ۲۰۱۱)

واقعیت آن است که اگرچه مبارزه با فساد، فقر و دیکتاتوری بر قیام‌های بیداری اسلامی غالب بود، اما این واقعیت که قیام‌ها علیه دیکتاتوری‌های عرب مورد حمایت غرب صورت گرفت، به معنای تهدید نظم استراتژیک امریکایی و اسرائیلی است. این واقعیت را می‌توان در نوع رابطه و تعامل انقلابیون مسلمان با غرب و به طور مشخص امریکا مشاهده کرد. در این راستا از زمان سرنگونی مبارک در مصر، جهت‌گیری مخالفی به رهبری غرب و متحدان آن در کشورهای خلیج فارس برای منحرف کردن، نابودسازی و یا کنترل قیام‌های مردمی آغاز شد. در این زمینه، نقش و کنش غرب را نباید صرفاً مستقیم نگریم؛ بلکه باید به کنش متحدان غرب در کشورهای شورای همکاری خلیج فارس نیز توجه داشت؛ چنانکه «محمد صالح المسفر»<sup>۱</sup> خطاب به شیوخ کشورهای عرب خلیج فارس در سی و دومین اجلاس سران آن در ریاض می‌نویسد:

بگذارید آشکار بگویم، زیرا این مسئله‌ای سری نیست که اکثر دولت‌هایتان متهم به فعالیت در جهت بی‌ثبات‌سازی مصر پس از انقلاب ژانویه [۲۰۱۱] از طریق تأمین مالی برخی گروه‌ها و دسته‌جات با هدف آشوب‌آفرینی و بی‌ثبات‌سازی هستند تا گفته شود قیام‌های مردمی به ضرر کشورهای است نه به سود آنها. اکثر شما متهم به فعالیت در جهت بقای دولتمردان رژیم حسنی مبارک مخلوع در حکومت و مشروط کردن کمک اقتصادی به مصر به عدم تداوم محاکمه وی هستید. (المسفر، ۲۰۱۱)

افزون بر این «مضاوی الرشید»<sup>۲</sup> استاد برجسته عربستانی، در وصف سیاست عربستان و مجموعه کشورهای شورای همکاری می‌نویسد: «آنچه می‌بینیم اشک‌های تمساح عربستان برای ملت سوریه است، حال آنکه خود عربستانی‌ها به شکلی وحشیانه سرکوب می‌شوند.» (الرشید، ۲۰۱۱)

۱. المسفر روزنامه‌نگار، نویسنده و اندیشمند قطری یمنی‌الاصل و در حال حاضر، سرمقاله‌نویس روزنامه الشرق قطر است. اغلب از وی به عنوان یکی از مؤثرترین روزنامه‌نگاران و نویسندگان عرب در منطقه خلیج فارس یاد می‌کنند.

۲. الرشید استاد انسان‌شناسی مذهب در در کالج کینگ لندن می‌باشد. وی از چهره‌های شاخص اپوزیسیون عربستان و از اندیشمندان رده اول سده اخیر این کشور به شمار می‌رود. تعدادی از مقاله‌ها و کتاب‌های ایشان به فارسی برگردانده شده است.



«سیومس میلن» در گاردین با بهره‌گیری از آرشیوهای معتبر بریتانیایی، به هفت آموزه تاریخی اشاره می‌کند که در تعامل غرب با بیداری اسلامی باید بدان‌ها توجه داشت:

۱. غرب به رغم تمامی موانع، هیچ‌گاه از تلاش برای سلطه بر خاورمیانه خسته و ملول نمی‌شود؛

۲. نیروهای استعماری اغلب خود را در مورد آنچه مسلمانان بدان می‌اندیشند می‌فریبند؛

۳. قدرت‌های بزرگ در زیباسازیِ چهرهٔ رژیم‌های وابسته بسیار خبره‌اند تا تداوم جریان نفت را تضمین کنند؛

۴. ملت‌های خاورمیانه تاریخ خود را فراموش نمی‌کنند، حتی اگر آمریکا و اروپا آن را فراموش کنند؛

۵. غرب همواره اعراب مسلمان را که اصرار دارند خودشان سرنوشت‌شان را به دست بگیرند، متعصب نشان می‌دهد؛

۶. مداخلهٔ نظامی بیگانگان در خاورمیانه تنها به مرگ و ویرانی و تجزیه می‌انجامد؛

۷. پشتیبانی غرب از استعمار فلسطین، مانعی دائمی در برابر روابط عادی و طبیعی آن با جهان اسلام است. (Milne, 2011)

هفت آموزهٔ مورد اشارهٔ نویسندهٔ گاردین، نشان می‌دهد بیداری اسلامی با مجموعه چالش‌های اساسی در برابر مداخله و اعمال نفوذ غرب و صهیونیسم مواجه خواهد بود؛ امری که به سرانجام رساندن اهداف مردمی مورد انتظار انقلابیون و ملت‌های مسلمان منطقه را دشوار می‌سازد. هفت اصلی که یک به یک با استناد به واقعیت‌های تاریخی بیش از یک قرن مداخلهٔ غرب در کشورهای اسلامی - عربی استخراج شده‌اند، این واقعیت را آشکارا بیان می‌کنند که در سایهٔ سایر چالش‌ها، فرصت مداخله و اعمال نفوذ و به انحراف کشاندن بیداری اسلامی برای غرب همواره وجود خواهد داشت، مگر آنکه هوشیاری مردم منطقه بتواند جلوی چنین مداخلاتی را بگیرد.

### تفرقه و تضاد داخلی

از دیگر موانع پیش‌روی بیداری اسلامی، تفرقه و تضاد داخلی است. در واقع می‌توان تفرقه و تضاد داخلی را زمینه اصلی اثرگذاری و پیشبرد سایر موانع پیش‌روی بیداری اسلامی دانست؛ به عبارتی، چنانچه تفرقه و تضاد داخلی کنترل و محدود شود، مداخله و اعمال نفوذ قدرت‌های خارجی هم محدود خواهد شد، خطر تنش فرقه‌ای و قبیله‌ای کاهش خواهد یافت و امکان پیشرفت اقتصادی در فضای آرام ناشی از وفاق ملی بیشتر خواهد بود.

در این میان، باید به یکی از اصول حکمرانی عرب‌ها توجه داشت که مورد تأکید بسیاری از اندیشمندان عرب از جمله «عزمی بشاره»<sup>۱</sup> قرار گرفته است. این اصل به «فرق تسد» یا «تفرقه بینداز و حکومت کن» شناخته می‌شود و حاکمان عرب بر مبنای آن، با ایجاد تضاد و تکیه بر تفرقه میان شهروندان و طبقات مختلف جامعه، به حکمرانی خویش ادامه می‌دهند. (بشاره، ۲۰۰۷) نگاهی به رژیم‌های عربی ساقط شده در خاورمیانه به ما نشان می‌دهد، این اصل یکی از اصول طلایی حکمرانی چنین رژیم‌هایی بوده است؛ چنانچه رژیم علی عبدالله صالح بر پایه تضاد، تداوم حیات خود را تضمین می‌کرد. تضاد، مبنای حکمرانی فردی - قبیله‌ای معمر قذافی نیز بود. هنگامی که یک ماه پیش از سقوط حسنی مبارک، کلیسایی در قاهره هدف بمب‌گذاری قرار گرفت و تعدادی از مسیحیان قبطی کشته و زخمی شدند، تمامی اتهامات متوجه گروه‌های تروریستی وابسته به القاعده بود، اما پس از سقوط مبارک و با بررسی اسناد وزارت کشور، روشن شد حیب العادلی، وزیر کشور مصر، دستور این بمب‌گذاری را داده بود. این واقعیت، میزان تکیه رژیم‌های عرب بر اصل «فرق تسد» را نشان می‌دهد.

۱. «عزمی بشاره» نماینده فلسطینی‌ها در سال ۱۹۴۸ میلادی در کنست (پارلمان) رژیم صهیونیستی بود. وی در سال ۲۰۰۶ میلادی به دلیل کمک اطلاعاتی به حزب الله در جنگ ۳۳ روزه و منتقل کردن اطلاعات طبقه‌بندی شده به مقاومت لبنان، با اتهام جاسوسی تحت تعقیب قرار گرفت. از آن تاریخ تاکنون وی ضمن استعفا از کنست، به سرزمین‌های اشغالی باز نگشته و در قطر سکنی گزیده است. در اواخر سال ۲۰۰۶ میلادی در دیداری که از لبنان به عمل آورد حزب الله به پاس خدمات ایشان، استقبال شایانی از وی به عمل آورد.

بنابراین روشن است که تفرقه و تضاد که در تاریخ معاصر خاورمیانه موجبات سوء استفاده و تداوم حکمرانی دیکتاتورهای عرب را فراهم ساخته بود، در آینده نیز مورد توجه خواهد بود. بهره‌گیری از تفرقه و تضاد داخلی برای تداوم حیات رژیم‌ها به ویژه در کشوری همچون یمن مشهود است. جالب آنکه قیام مردم یمن دو مشکل اساسی یمن را (حداقل به طور موقت) با متحد ساختن ملت تا حدودی مرتفع ساخت: جنوب و حوثی‌ها. (بدوان، ۲۰۱۱) با نگاهی به گذشته به نظر می‌رسد با توجه به آشنایی طرفداران رژیم‌های ساقط شده با اصل یاد شده، امکان بهره‌گیری از این اصل برای بازگرداندن نظم سیاسی پیشین از سوی آنها بسیار زیاد است. تکیه بر تفرقه و تضاد داخلی، امکان بازتولید استبداد و نیز تقویت نفوذ خارجی را به رژیم‌های عرب می‌دهد. این واقعیت تلخ را می‌توان در ماه‌های پس از سرنگونی اقتدارگرایان خاورمیانه دید.

علی صالح با تکیه بر طرفداران خود، به تضادهای جنوب و شمال یمن و نیز تضادهای نخبگان قبایلی دامن زد؛ شورای نظامی حاکم بر مصر، که شیوه حکمرانی مبارک را برای اداره دوره انتقالی برگزید، به تدریج بر تضادها و اختلافات داخلی برای پیشبرد اهداف خود تکیه کرد و طرفداران قذافی و فرزندانش در دوره نوین در حال دامن زدن به اختلافات میان نخبگان مناطق مختلف و ایجاد شکاف میان آنها هستند تا در وقت مناسب بتوانند از این شکاف‌ها استفاده کرده، خود به پر کردن آنها بپردازند. در اعلام اقلیم فدرال برقه (اقلیم شرقی) از سوی تعدادی از نخبگان این منطقه، (Al Arabiya News, 2012) نباید دست‌های نامرئی تفرقه‌انداز را فراموش کرد. البته هوشیاری مردمی از کارایی این ابزار خواهد کاست. تظاهرات اعتراض‌آمیز لیبیایی‌ها در برابر اعلام اقلیم فدرال گواه بر گسترش آگاهی و در نتیجه کاهش امکان انحراف بیداری اسلامی در منطقه است. پیش‌تر این مسئله از سوی گروه بحران بین‌الملل در گزارشی مطرح شد و بر مبنای آن، حفظ وحدت لیبی به عنوان بزرگ‌ترین چالش پیش‌رو در این کشور مورد اشاره قرار گرفت. (International Crisis Group, 2011) در بسیاری از کشورهای خاورمیانه نخبگان طرفدار حفظ وضع موجود همچنان سهم

قابل توجهی از قدرت را در دست دارند. برای نمونه، در یمن گارد جمهوری به رهبری احمد، فرزند صالح و نیروهای امنیتی به رهبری برادرزادگان وی همچنان به وی وفادارند. (Alley, 2011)

نمونه دیگر پناه بردن به تضادهای فرقه‌ای برای پیشبرد اهداف سیاسی و نیز خطرهایی که تضادهای فرقه‌ای در کشورهای در حال دگرگونی در بر دارد را می‌توان در بحران «ماسپیرو» در قاهره دید. این بحران، زمانی رخ داد که نهادهای دولتی، ساختمانی را در اسوان تخریب کردند که بدون اجازه از سوی مسیحیان قبطی به کلیسا تبدیل شده بود. معترضان مسیحی در برابر ساختمان رادیو و تلویزیون در قاهره دست به تظاهرات زدند. دیری نگذشت که تضادهای مذهبی - دینی به زدوخوردهایی میان گروه‌های تندروی مسیحی و مسلمان (اغلب سلفی) تبدیل شد. ورود ارتش به این زد و خورد در نهایت بیش از بیست کشته برجای گذاشت و در واقع اولین مداخله‌ای را رقم زد که در آن، ارتش پس از حسنی مبارک مستقیماً در برابر معترضان دست به اسلحه برد. «محمد شومان»، پژوهشگر برجسته مصری، با اشاره به اینکه فتنه فرقه‌ای انقلاب مصر را تهدید می‌کند، در این باره می‌نویسد: «این واقعه نشان داد که مدیریت سیاسی پرونده فتنه فرقه‌ای در دوره مبارک، همچنان با اندیشه‌ها و ابزارهای حاضر بوده و به کار خود ادامه می‌دهد.» (شومان، ۲۰۱۱) این مسئله نگرانی‌های زیادی در مورد آینده فرقه‌گرایی در مصر بر بیداری اسلامی در این کشور مهم اسلامی برجای گذاشت. در مجموع، می‌توان گفت یکی از پایه‌های اساسی استبداد و به دنبال آن استعمار، بهره‌گیری از تضاد و تفرقه داخلی و گاه تعمیق این تفرقه در کشورهای اسلامی است. در چنین فضایی که امکان بازتولید اقتدارگرایی و نفوذ بیگانگان افزایش می‌یابد، نخبگان تحول‌خواه منطقه سهم اصلی را در گسترش آگاهی در میان ملت و پیشگیری از عقبگرد به سوی اقتدارگرایی را دارند. در واقع می‌توان گفت در برابر چنین احتمالی، تضاد نخبگان بزرگ‌ترین منفعت را برای افراد و طرف‌هایی در بر دارد که در صدد دامن زدن به تفرقه و تضاد داخلی در راستای بازتولید رژیم اقتدارگرا و وابسته کردن نظم نوین به خارج از مرزهای کشور هستند. عبدالفتاح ماضی، استاد و اندیشمند مصری،

در این باره می‌نویسد: «نخبگان باید درک کنند که دوره‌های گذار پس از انقلاب‌ها واجد ظرفیت آن نیستند که گروهی نظر خود را به حساب گروه دیگر بدون گفتگو و توافق و شفافیت تحمیل کند.» (ماضی، ۲۰۱۱)

### حاکمیت ساختار فرقه‌ای، قبیله‌ای و قومی

یکی از واقعیت‌های اجتماعی کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا، حضور و در واقع حاکمیت ساختار قبیله‌ای بر جامعه است. در برخی از کشورهای این منطقه، بافت قبیله‌ای جامعه با ساختار سیاسی فرقه‌ای و قومی موجود در هم تنیده، اختلافات منطقه‌ای و مبتنی بر نگرش نژادی را تشدید می‌کند. قبیله با ساختار مستحکم خود، ضمن اثرگذاری بر آگاهی مدنی شهروندان، امکان تحول و تغییر را به حداقل می‌رساند. افزون بر این، نگرش قبیله‌ای، شکاف‌ها را تشدید می‌کند؛ در نتیجه می‌توان گفت نگاه قبیله‌ای و فرقه‌ای به نحوی دورانی یکدیگر را تقویت می‌کنند.

یکی از مشکلات اساسی تحول در کشورهای خاورمیانه عربی و احتمالاً یکی از موانع اساسی پیشروی بیداری اسلامی، بافت و ساختار قبیله‌ای کشورهای منطقه است. این مسئله در بیداری اسلامی اخیر کاملاً به چشم می‌خورد. برای نمونه، در گزارش گروه بحران بین‌الملل در مورد قیام مردم یمن آمده است که امکان ورود به جنگی قبیله‌ای بسیاری از یمنی‌ها را تهدید می‌کند. (International Crisis Group, 2011(2)) رژیم حاکم نیز از چنین نگرانی و تهدیدی بهره‌ی زیادی گرفته است. در کشورهای نفت‌خیز عرب خلیج فارس، رانت انرژی صادراتی، قبیله و دولت را در یکدیگر ادغام کرده است؛ به نحوی که تفکیک الگوهای نقشی این دو برای نخبگان حاکم امکان‌ناپذیر است، امری که به تشدید فضای قبیله‌ای حاکم و تشدید قبیله‌ای بودن انجامیده است. در واقع، آنچه ساختار قبیله‌ای را در مقابل تغییر و پیشرفت قرار می‌دهد، تضادی است که تغییر با فلسفه وجودی و ساختار سلسله‌مراتبی سنت‌گرای قبیله‌ای دارد.

جالب آنکه بسیاری از رژیم‌های سرنگون شده یا در حال سرنگونی خاورمیانه اسلامی، با تکیه بر همین ساختار قبیله‌ای، از طریق تقویت و تحکیم چنین ساختاری، از

آن برای تداوم حکمرانی اقتدارگرای خویش که طبعاً با خلق و خوی قبیله‌ای موجود در کشورهای عربی سازگار است استفاده کنند. «یوسف الدینی»<sup>۱</sup> با آوردن مثالی از یمن، بدین شکل این واقعیت را تبیین می‌کند که «شکل‌بندی سیاسی یمن مبتنی بر «قبیله‌ای کردن» دولت مدرن است، نه مدنی کردن قبیله». (الدینی، ۲۰۱۲) به عبارتی، رژیم صالح برای تحکیم سلطه خویش بر جامعه یمن، به جای کمک به حرکت به سوی جامعه‌ای ورافرقه‌ای، به تحکیم ساختاری کمک کرد که اساساً با مبنا و پایه‌های دولت مدرن مبتنی بر رأی مردم در تضاد بود. «سارا فیلیپس»، متخصص استرالیایی مسائل یمن و نویسنده کتاب یمن و سیاست بحران پایدار، بر آن است که نظام یمن در محاسبات سیاسی خویش، قبایل و نفوذ آنها را به طور کامل در نظر می‌گیرد. وی قبایل را بزرگ‌ترین بازیگران اجتماعی در یمن می‌داند. (Phillips, 2011: 51) جالب آنکه رژیم به تسلیح قبایل در برابر یکدیگر می‌پرداخت؛ به نحوی که قبایل یمن در سال ۲۰۰۳ میلادی مجموعاً حدود ۵ میلیون و ۵۸۰ هزار قطعه اسلحه در دست داشتند، در حالی که خود دولت حدود ۱/۵ میلیون قبضه سلاح در اختیار داشت. (Miller, 2003: 28)

نمونه‌های متعددی از بهره‌گیری دیکتاتورهای منطقه از بافت قبیله‌ای برای تحکیم قدرت خویش وجود دارد. «جیف سیمونز»، متخصص مسائل عراق و نویسنده کتاب عراق آینده می‌نویسد:

هنگامی که صدام حکومت را به دست گرفت، شیوخ را متحدان مفید و ذی‌نفوذی دید که بر بخش‌های گسترده‌ای از مردم نفوذ داشتند. به رغم تضعیف نظام قبیله‌ای در عصر مدرن، عادت‌های سنتی زیادی به عنوان بخشی از فرهنگ مردمی باقی ماند. صدام به سرعت در نظام قبیله‌ای، افزوده‌ای سودمند بر پایه قدرت خویش یافت و بنابراین در بازیابی اعتبار هویت قبیله‌ای مشارکت و به آن کمک کرد. (سیمونز، ۲۰۰۴: ۶۸)

۱. «یوسف الدینی» نواندیش دینی عربستانی که دارای تألیفات متعددی در مورد اسلام سیاسی و ساختارهای قبیله‌ای حاکم بر کشورهای حوزه شورای همکاری خلیج فارس است. وی به دلیل نوشته‌هایش مورد غضب دستگاه دینی وهابی در عربستان بوده و گفته می‌شود از سوی یکی از علمای وهابی تکفیر شده است.

این واقعیت، آینده بیداری اسلامی را نیز از مجرای تضادی که این بیداری با واقعیت‌های بافت و ساختار قبیله‌ای جامعه دارد، تهدید می‌کند. «مصطفی الفیتوری» نویسنده و مورخ لیبیایی، در مورد نقش قبایل در آینده لیبی مقاله‌ای تحت عنوان «آینده لیبی در میان شیخ قبیله و شیخ طریقت» می‌نویسد و در آن به ضعف فرهنگ مدنی و در نتیجه قبیله‌گرایی مردمان لیبی به عنوان مانعی در برابر پاگرفتن نظامی مردم‌سالار اشاره می‌کند. (ر.ک: الفیتوری، ۲۰۱۲)

«شاکر النابلسی»، پژوهشگر اردنی، در مورد تضاد و تقابل واقعیت‌های جامعه قبیله‌ای و فرقه‌ای با گذار از ساختار اقتدارگرا و درانداختن حکمرانی مردم‌سالارانه، بر این نکته تأکید می‌کند که نخست باید جامعه مدنی ایجاد و تحکیم شود و سپس سامان سیاسی مردم‌سالار به وجود خواهد آمد. این سخن، البته روشن می‌سازد که یکی از دلایل اصلی رژیم‌های اقتدارگرا در تحکیم بافت و ساختار قبیله‌ای جامعه، پیشگیری از حرکت به سوی مردم‌سالاری بود که طبعاً پیش از هر چیز سلطه آنها را تهدید می‌کرد. نابلسی در تبیین موانع بنای جامعه مدنی در کشورهای عربی، به ترتیب نکات زیر را بیان می‌کند:

۱. دشواری دگرگونی نظام به نهادهای قانونی؛
۲. عدم رواج فرهنگ چرخش نخبگان در میان حاکمان؛
۳. عادت نداشتن مخالفان به ارائه پیشنهادها و جایگزین‌های امکان‌پذیر؛
۴. ناتوانی دوسویه در پیشبرد دیالوگ میان حکومت و اپوزیسیون؛
۵. فقدان اطلاعات حاکمان از تجربه‌های دیگر ملت‌ها؛
۶. نگاه به اپوزیسیون به عنوان مجموعه‌ای از افراد خائن که وجود حکومت را تهدید می‌کنند. (النابلسی، ۲۰۱۱)

واقعیت‌های یادشده به عنوان موانعی در برابر بیداری اسلامی قد علم می‌کنند؛ زیرا از یک سو امکان حاکم‌شدن نظامی بنا بر خواست مردم مسلمان منطقه و بدور از سنت‌های قبیله‌ای را دشوار می‌سازد و از دیگر سو امکان بهره‌گیری طرفداران نظم سیاسی پیشین از ساختار قبیله‌ای جامعه در راستای دست‌اندازی به نظم نوین ناشی از

آغاز بیداری اسلامی را می‌گیرند. چنانکه «غسان سلامه»، وزیر فرهنگ سابق و اندیشمند لبنانی، می‌نویسد: «ژرفای مشکل در جهان عرب به نوع نگاه حاکم به حکومت به عنوان یک ملک و به دولت به عنوان کالایی است که می‌تواند از آن برای ثروتمند شدن و به ارث رساندن آن به هر که می‌خواهد و یا خرید و فروش و تبادل آن استفاده کند. این نوع نگاه همچنان وجود دارد و در آینده نیز احتمالاً بیداری اسلامی را دچار مشکلاتی بسازد.» (ر.ک: سلامه، ۲۰۱۱)

چنانچه بیداری اسلامی بخواهد از مسیر پرتلاطم دوره گذار به سوی نظام‌های مردم‌سالار مبتنی بر رأی مردم مسلمان منطقه با موفقیت بگذرد، باید راهکارهایی برای تعامل با ساختار و بافت قبیله‌ای موجود در اکثر کشورهای عرب خاورمیانه بیابد تا بتواند ضمن حرکت به سمت مردم‌سالاری دینی، ساختار قبیله‌ای را به سوی ساختار مدنی و مبتنی بر حقوق شهروندی و نه تکالیف زندگی قبیله‌ای و وفاداری‌های آن - که گاه مستقیماً با وفاداری به دولت و ساختار مدرن اجتماعی در تضاد قرار می‌گیرد - رهنمون سازد.

### ناکارآمدی اقتصادی

بیداری اسلامی بازسازی زندگی در کشورهای مسلمان خاورمیانه را در جنبه‌های مختلف از جمله اقتصادی را در کنار گذار از ساختار اقتدارگرای گذشته دنبال کرده است. در این میان، یکی از موانع پیش روی بیداری اسلامی به صورتی چندوجهی رخ می‌نماید: چالش‌های اقتصادی داخلی پیش روی کشورهای شاهد تغییر و نیز بهره‌گیری از رانت برای رویارویی با موج بیداری اسلامی. این دو چالش، موانع عمده‌ای را پیش روی بیداری اسلامی قرار می‌دهد. در این بخش درصدد تبیین این چالش‌ها و موانع هستیم.

چالش‌های اقتصادی پیش روی بیداری اسلامی در کشورهای در حال دگرگونی خاورمیانه و شمال آفریقا را می‌توان از جنبه‌های متعددی مورد بررسی قرار داد. در نگاهی کلان باید به دگرگونی‌های خاورمیانه از دیدی اقتصادی نگریست. بر این مبنا



اقتصادهای خاورمیانه‌ای دچار وابستگی ساختاری به خارج از منطقه هستند. در این معنا حتی در صورت وجود اراده برای حرکت به سوی از میان برداشتن این وابستگی، چالش‌های اقتصادی دوره پیشین از چنان گستردگی برخوردارند که امکان چنین حرکتی را عملاً در کوتاه‌مدت سلب می‌کند. «مارینا اوتاوی»، رئیس بخش خاورمیانه مرکز کارنگی بیان می‌کند، وابستگی مالی و اقتصادی مهم‌ترین و بزرگ‌ترین چالش‌های اقتصادی پیش روی کشورهای شاهد تغییر در خاورمیانه است. (Ahmed et al, 2011)

نکته آنجاست که اساساً چنین خواست و اراده‌ای نیز در بسیاری از کشورهای عربی وجود ندارد. منافع طبقه مسلط اقتصادی در کشورهای عربی خاورمیانه با منافع مرکز سرمایه‌داری نظام اقتصاد سیاسی جهانی چنان پیوند خورده است که آنان را از منافع مردم و روند توسعه اقتصاد ملی جدا می‌کند. وابستگی مذکور، سبب اتصال اقتصادهای کشورهای این منطقه به اقتصادهای کشورهای سرمایه‌داری و نظام مرکزی سرمایه‌داری می‌شود و آنان را از دیگر اقتصادهای پیرامونی جدا کرده و در نتیجه کاهش موجب تجارت و سرمایه‌گذاری در سطح منطقه می‌شود. (پورا احمدی، ۱۳۸۸: ۲۷۵)

در مجموع، چالش‌های اقتصادی پیش‌روی کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا را می‌توان به دو بخش کوتاه مدت و میان‌مدت از یک سو و چالش‌های بلندمدت از سوی دیگر تقسیم کرد. «مسعود احمد»، از مدیران ارشد صندوق بین‌المللی پول، چالش‌های کوتاه و میان‌مدت را بیکاری و رشد پایین اقتصادی برمی‌شمارد (Ahmed et al, 2011) که ممکن است با واکنش‌های جمعی بی‌ثبات‌کننده‌ای از سوی ملت‌های تغییرطلب منطقه روبرو شود. در واقع، ناتوانی جوانان تحصیل‌کرده تونسی در تأمین کار و زندگی مناسب، وقوع تظاهرات تونس را قابل پیش‌بینی کرده بود؛ اما نظام بن علی به این امر توجهی نداشت. (أبلباوم، ۲۰۱۱) خطر این وضعیت زمانی آشکارتر می‌شود که بینیم در کشوری همچون یمن حدود ۶۵ درصد جمعیت پایین‌تر از ۲۵ سال سن دارند. (Barfi, 2011) به تعبیر «آنتونی کردزمن» از پژوهشگران برجسته مرکز مطالعات استراتژیک و بین‌المللی (CSIS)، چالش اصلی پیش‌روی تمامی کشورها و رژیم‌های خاورمیانه و شمال آفریقا، رسیدن به توازن میان تلاش‌های خویش و نیازها و انتظارات

عموم مردم است. (Cordesman, 2011) در مقابل چالش‌های بلندمدت را می‌توان وابستگی ساختاری اقتصادهای منطقه به صدور منابع انرژی و در مجموع رانت و یا شبه‌رانت دانست. در خاورمیانه عموماً کشورها را از منظر اقتصادی به «رانتی» و «شبه‌رانتی»<sup>۱</sup> تقسیم می‌کنند که هر دو دسته از حیث ساختاری وابسته به اقتصادی تک‌محصولی و رانت صادراتی هستند.

افزون بر این در ماه‌های اخیر مشاهده شد که چگونه از رانت برای پیشگیری از موج بیداری اسلامی بهره‌گیری می‌شود. «مصطفی الفیتوری»، نویسنده و مؤرخ لیبایی، در مورد شیوه حکمرانی قذافی در مقاله‌ای با عنوان چگونه قذافی چهار دهه بدون رقیب بر لیبی حکم راند، می‌نویسد: «نسخه وی برای حکمرانی ساده بود: بهره‌گیری از درآمدهای رانتی برای خرید وفاداری و بی‌طرف‌سازی مخالفان.» (الفیتوری، ۲۰۱۱) همین نسخه را در برخورد کشورهای خلیج فارس با موج بیداری اسلامی شاهد هستیم. این کشورها به جای پرداختن به مبانی ساختاری بیداری و اعطای آزادی از طریق پیشبرد اصلاحات سیاسی و اقتصادی، پرداخت مستقیم رانت را بهترین راه حل پیشگیری از تدریج موج بیداری اسلامی به کشورهای خویش یافته‌اند. نمونه این رفتار را در تأسیس صندوق توسعه عمان و بحرین با بودجه ۲۰ میلیارد دلاری از سوی شورای همکاری خلیج فارس می‌توان دید (and Johnston, 2011) که با توجه به زمان و فضایی که در آن انجام شد نمی‌تواند برای آن هدفی جز ساکت کردن مخالفان باشد.

### نتیجه:

از زمانی که بیداری اسلامی در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا آغاز شد، بسیاری از اندیشمندان و نخبگان منطقه از احتمال به انحراف کشیده شدن، مصادره شدن و یا

۱. اقتصاد شبه‌رانتی به اقتصادی اطلاق می‌شود که اگرچه به طور مستقیم درصد محدودی از درآمد خود را از منابع رانتی تأمین می‌کند، اما در مجموع و به طور غیرمستقیم، رانت قسمت عمده درآمدهای آن را تشکیل می‌دهد. برای نمونه، مصر افزون بر صدور محدود گاز و نفت، از کمک‌های اقتصادی و نظامی خارجی، عوارض گذر از کانال سوئز و نیز حواله‌های کارگران مصری شاغل در کشورهای خلیج فارس استفاده می‌کند و عملاً اقتصادی شبه‌رانتی دارد.

عقبگرد این موج سخن‌ها گفته‌اند. در ادبیات مربوط به انقلاب و دگرگونی‌های مردم‌سالارانه نیز احتمالات یاد شده مطرح می‌باشند؛ امری که نشان می‌دهد آنچه این نخبگان و اندیشمندان مطرح می‌سازند برخلاف ادعای بسیاری از غربی‌ها و یا طرفداران داخلی استبداد - که اکنون به اقتضای شرایط ظاهراً مردم‌سالاری پیشه کرده‌اند - چنین چالش‌ها و خطرهایی وجود داشته و موج بیداری اسلامی را از درون بیرون تهدید می‌کند.

همچنانکه در فرضیه مقاله مطرح ساختیم در این مقاله به چهار چالش و مانعی پرداختیم که به نظر نویسندگان، مؤثرترین خطرها را متوجه سیر بیداری اسلامی در کشورهای دستخوش تغییر و نیز کشورهایی می‌سازد که احتمالاً در آینده درگیر این موج خواهند شد. چهار چالش مورد بررسی عبارتند از: حضور و نفوذ غرب و صهیونیسم، تفرقه و تضاد داخلی، ساختار قبیله‌ای، فرقه‌ای و قومی حاکم بر جوامع عربی و در نهایت ناکارآمدی اقتصادی. چهار چالش یاد شده مربع چالش‌هایی را تشکیل می‌دهند که بیداری اسلامی در مرکزیت آن قرار دارد. به دیگر سخن، این چهار چالش و مانع از هر سمت و سویی بیداری اسلامی را تهدید می‌کنند.

حضور و نفوذ غرب و صهیونیسم که مسبوق به سابقه‌ای طولانی است و مشخصاً از زمان اشغال مصر به وسیله ناپلئون آغاز شد و با فروپاشی امپراتوری عظیم اسلامی عثمانی به اوج خود رسید، همواره رو به افزایش بوده است. این حضور و نفوذ با تأسیس رژیم صهیونیستی تقویت شد و در حال حاضر از نیروهای اصلی حاضر در منطقه و اثرگذار در آن به شمار می‌رود. افزون بر این، غرب و صهیونیسم جهانی که در جریان بیداری اسلامی از جمله بازندگان اصلی به حساب می‌آیند و در یک سال گذشته برخی از متحدان اصلی خود در منطقه را از دست دادند، که حسنی مبارک در مصر مهم‌ترین آنها به شمار می‌رود، از آغاز بیداری اسلامی تحرکات خود را برای به حداقل رساندن تأثیرات منفی آن از طریق مدیریت بحران‌های جاری شروع کردند. این امر نشان‌دهنده چالشی اساسی است که بیداری اسلامی را با تهدید جدی به انحراف کشیده شدن مواجه ساخته است.

تفرقه و تضاد داخلی نیز از مؤلفه‌های اساسی است که از دیرباز مورد استفاده حاکمان عرب برای کنترل جوامع‌شان بوده است. این شیوه حکمرانی که به اصطلاح «فرق تسد» یا تفرقه بینداز و حکومت کن نامیده می‌شود، نشاندهنده پتانسیلی است که رژیم گذشته و طرفدارانش در بازتولید خود از مجرای تضادها و اختلافات اجتماعی از آن برخوردار است. شکی نیست که آینده از رحم همین تضادها و تفرقه‌های اجتماعی و طبقاتی زاده خواهد شد، میزان کامیابی بیداری اسلامی در آینده خاورمیانه، به طور مستقیم بستگی به مدیریت این تضادها و تفرقه‌ها و پیشبرد آنها در جهتی دارد که بتواند به گفتمانی مسالمت‌آمیز در جامعه بدل شود تا به تدریج به تحکیم حکمرانی مردم‌سالارانه و مبتنی بر آرای مردم مسلمان منطقه تبدیل شود.

بافت و ساختار قبیله‌ای و فرقه‌ای نیز از جمله ابزارهای اساسی حکمرانی عربی در قرن گذشته بوده است. این بافت به رژیم‌های اقتدارگرای عرب اجازه تحکیم حکمرانی خویش از مجرای بهره‌گیری از شکاف‌های ساختاری جامعه را می‌داد. شکاف‌های ساختاری، برخلاف تفرقه و تضاد که با هوشیاری و ژرف‌نگری مردم و نخبگان قابل رفع است، از عمق و ژرفای بیشتری در آگاهی‌های جمعی جامعه برخوردار است. به عبارتی این نوع شکاف‌ها به آگاهی‌های جمعی یک ملت شکل و جهت می‌دهد و به همین دلیل می‌بینیم در کشوری مانند یمن وفاداری به قبیله مهم‌تر و غرورانگیزتر از وفاداری به کشور است و یا در مصر شکاف قبطی و مسلمان بالاتر از وفاداری به مصر به عنوان مرجع اصلی وفاداری جای می‌گیرد. این شکاف‌ها بسیار اساسی بوده و تهدیدهای جدی متوجه بیداری اسلامی می‌سازد. حل و فصل این چالش‌ها صرفاً در بلندمدت امکان‌پذیر است و در کوتاه‌مدت تنها می‌توان به مدیریت آنها امیدوار بود و در نتیجه موفقیت و پیشبرد موج بیداری اسلامی و تحقق اهداف آن از مجرای مدیریت این شکاف‌های اجتماعی امکان‌پذیر خواهد بود.

دشواری‌های اقتصادی پیش روی بیداری اسلامی نیز از جمله مباحث اساسی در دوره نوین است که می‌تواند برای بیداری اسلامی در آینده خاورمیانه چالش‌آفرین باشد. ملت‌های خاورمیانه که غبار اقتدارگرایی را پس از چندین دهه کنار می‌زنند تازه

متوجه ژرفای ناکارآمدی و ناتوانی رژیم‌های اقتدارگرای پیشین در مرتفع ساختن مشکلات و بحران‌های اقتصادی می‌شوند. در واقع سوء مدیریت رژیم‌های اقتدارگرا در عرصه اقتصادی، این عرصه را بحرانی ساخته است و چالش‌هایی اساسی پیش روی نظام‌هایی قرار داده است که پس از موج بیداری اسلامی در این کشورها روی کار آمده و یا خواهند آمد. میزان موفقیت این نظام‌ها در غلبه بر چالش‌های اقتصادی کوتاه‌مدت (رفع بیکاری و تحقق نرخ رشد اقتصادی قابل قبولی که حداقل با نرخ رشد جمعیت همخوانی داشته باشد) و بلندمدت (گذار از اقتصاد رانتی و تک‌محصولی به اقتصاد مولد)، به آینده آنها در قدرت و در مجموع، به آینده بیداری اسلامی در منطقه شکل و جهت خواهد داد.

مجموع چهار چالش و مانع مطرح شده، بزرگ‌ترین چالش‌های پیش‌روی بیداری اسلامی را تشکیل می‌دهند که مستقیماً بر امکان گذار به نظام‌های مردم‌سالار مبتنی بر ارزش‌های اسلامی ملت‌های منطقه اثرگذار خواهند بود. به نظر می‌رسد مرتفع ساختن چالش‌های یادشده و یا حداقل، مدیریت آنها به نحوی که از تبدیل شدن آنها به خطری بر سامان سیاسی نوین پیشگیری کند، خواهد توانست موج شکوفای بیداری اسلامی در منطقه را بیش از پیش گسترش دهد. در مقابل، ناتوانی در مرتفع ساختن موانع و چالش‌های یاد شده، احتمالاً موج بیداری اسلامی را زمین‌گیر خواهد ساخت و از تسری آن به سایر کشورها و مناطق - حداقل به صورتی که در سال ۲۰۱۱ شاهد بودیم - خواهد کاست. در نهایت در نگاه به آینده باید این نکته را مورد تأکید قرار داد که محور موفقیت موج بیداری اسلامی در خاورمیانه آینده، هوشیاری، آگاهی و نگاه ژرف به نقش غرب و ایادی داخلی استبداد و استعمار می‌باشد. چنین نگاهی از یک سو امکان بهره‌گیری غرب از موج بیداری اسلامی و مدیریت آن در راستای منافع خویش را خواهد گرفت و از سوی دیگر امکان بازتولید اقتدارگرایی را از رژیم گذشته و اعوان و انصارش از میان بر خواهد داشت.

چنانکه «وائل غنیم»، فعال جوان مصری، که در جریان انقلاب مصر با دستگیر و آزاد شدن خود و رهبری راهپیمایی‌های اعتراض‌آمیز، به یکی از نمادهای اعتراض تبدیل

شد، با اشاره به اینکه باید به آینده امیدوار بود، یادآور می‌شود: «در ورای تظاهرات، اعتصاب‌ها و راهپیمایی‌ها، انقلاب ما تنها زمانی کامیاب خواهد شد که ما خشم و بیم خویش را به کنش‌هایی واقعی تبدیل کنیم؛ کنش‌هایی با هدف حل و فصل مشکلات واقعی و مشخص.» (Ghonim, 2011) این واقعیت را باید در چارچوب کلی چهار چالش یاد شده مشاهده کرد.

### منابع و مأخذ:

۱. ابلباوم، آن، (۲۰۱۱) «ثورة الياسمين التونسية ربما لا تتم ديمقراطية»، جريدة الشرق الأوسط، ۱۸ يناير.
۲. الدینی، یوسف، (۲۰۱۲) «من لم يعلمه الزمن يعلمه اليمن»، جريدة الشرق الأوسط (۱۲۱۴۶) ۲۹ فبراير.
۳. الرشید، مضاوی، (۲۰۱۱) «السعودية: دموع تماسيح تسكب على سورية»، جريدة القدس العربي، ۱۵ أغسطس.
۴. السنوسی، صالح، (۲۰۱۱) فزاعتا الغرب و الإرهاب في مواجهة الثورة الليبية، مركز الجزيرة للدراسات، ۲ مايو.
۵. الشوبکی، عمرو، (۲۰۱۱) «الحركات الاحتجاجية في الوطن العربي (مصر- المغرب - لبنان - البحرين)»، مجلة المستقل العربي، العدد ۳۸۴.
۶. الفیتوری، مصطفی، (۲۰۱۱) «كيف حكم القذافي أربعة عقود بلا منافس؟»، مراجعة هشام العدم، موقع قنطرة، ۱ نوفمبر.
۷. الفیتوری، مصطفی، (۲۰۱۲) «مستقبل ليبيا بين شيخ القبيلة و شيخ الطريقة!»، مراجعة هشام العدم، موقع القنطرة، ۸ مارس.
۸. المرزوقی، منصف، (۲۰۱۲) «الحكم الرشيد و المجتمع الراشد»، مركز الجزيرة للدراسات، ۱۸ فبراير.
۹. المسفر، محمد صالح، (۲۰۱۱) «مجلس التعاون المتهم و مواجهة التحديات»، جريدة القدس العربي، ۱۹ ديسمبر.

١٠. النابلسى، شاکر، (٢٠١١) «الثورات العربية أمام عقبات المجتمع المدنى» جريدة الجريدة، ٣٠ نوفمبر.
١١. بدوان، على، (٢٠١١) «نظام على عبدالله صالح قاب قوسين»، مركز الجزيرة للدراسات، ٢١ مارس.
١٢. بشاره، عزمى، (٢٠٠٧) فى المسألة العربية: مقدمة لبيان ديمقراطى عربى، بيروت، مركز دراسات الوحدة العربية.
١٣. پوراحمدى، حسين، (١٣٨٨) اقتصاد سياسى تحولات نون خاورميانه، تهران، معاونت پژوهشى دانشگاه آزاد اسلامى.
١٤. سعيد، عبدالمنعم، (٢٠١١) «من القاهرة؛ ثم ماذا بعد؟»، جريدة الأهرام، ٢٢ يناير.
١٥. سلامة، غسان، (٢٠١١) «عن تونس»، مجلة المستقبل العربى، العدد ٣٨٤.
١٦. سيمونز، جيف، (٢٠٠٤) عراق المستقبل: السياسة الأمريكية فى إعادة تشكيل الشرق الأوسط، ترجمة سعيد العظم، بيروت، دار الساقى.
١٧. شومان، محمد، (٢٠١١) «الفتنة الطائفية تهدد الثورة المصرية»، جريدة الحياة، ١٢ أكتوبر.
١٨. صديقى، العربى، (٢٠١١) «تونس خارطة طريق إلى الديمقراطية»، مركز الجزيرة للدراسات، ٢٠ يناير.
١٩. ماضى، عبدالفتاح، (٢٠١١) «مخاطر أمام الإنتقال الديمقراطى المصرى»، مركز الجزيرة للدراسات، ٢٩ سبتمبر.
20. Ahmed, Masood, *Caroline Freund, Robert Hormats, Marina Ottaway, Uri Dadush* (2011) "Will Economic Disruption Derail the Arab Spring?" Carnegie Endowment for International Peace, November 7.
21. Al Arabiya News, (2012) "*Libyan leader threatens to use 'force' to foil east autonomy bid*", March 7.
22. Alley, Longley, (2011) "*Yemen on the Brink: Will Saleh's Resignation Lead to Democratic Reform?*" *Foreign Affairs*, April 4.
23. Barfi, Barak, (2011) "*Bloody Days in Sanaa*," *Foreign Policy*, March 18.
24. Cordesman, Anthony H. (2011) "Stability in the Middle East and North Africa: the other Side of Security," *Center for Strategic and International Studies (CSIS)*, March 14.

25. Ghonim, Wael (2011) “*In Bleak Cairo, a Call for Optimism,*” *New York Times*, November 28.
26. Hourani, Albert (1992), *A History of the Arab Peoples*, NY: Warner Books.
27. International Crisis Group, (2011) “*Holding Libya Together: Security Challenges after Qadhafi,*” December 14.
28. International Crisis Group, (2011 (2)) “*Popular Protest in North Africa and the Middle East (II): Yemen Between Reform and Revolution,*”, March 10,
29. Laessing, Ulf and Cynthia Johnston, (2011) “*Gulf states launch \$20 billion fund for Oman and Bahrain,*” *Reuters*, March 10.
30. Miller, Derek B. , (2003) “*Demand, Stockpiles and Social Controls, Small Arms in Yemen,*” *Small Arms Survey*, Occasional Paper (9).
31. Milne, Seumas, (2011) “*The ‘Arab Spring’ and the West: Seven Lessons From History,*” *The Guardian*, December 19.
32. Phillips, Sarah, (2011) *Yemen and the Politics of Permanent Crisis*, New York: Routledge.